

شعر (۱۰)

امید یعقوبی

تاریخ نامشخص (احتمالا ۱۳۹۲ یا ۱۳۹۳)

۱ شعر میوه‌هایی سفید

زمانی که خزه ها روی تخت سبز می شوند
و دستان مانند شلنگ لاستیکی، قرمز، در هوا بو می دهند
زمانی که قطرات ش آس تو از کنار پاچه ی راست ش و ر ت به روی زانو می لغزند
سوسک آهنی می نوازد؛
با شاخکهای مسی اش .
زمانی که لبهای قلوه ای دلچکی با چشمانی گود به لبهای تو می رسند
زمانی که دستهای تو به دنبال زنگوله ی کلاه می خزند؛
آن را در مشت می فشارند
نوک موهای انسان پر می شود از میوه هایی سفید
فرشته ای نیز با دندانهایی نقره ای گوشهای من را می فشارد
زمانی که شور و شوق ج ن سی من سر از زیرپوش سفید متکاها در می آورد
زمانی که شور و شوق ج ن سی من خزه ها را آب می دهد
و آنها می رویند اینجا و آنجای تخت
آن هنگام من در حال رقص و چشمانم پر از گرده های سوزنی که
به زمین می ریزند و زیر پا می روند
گویی پاهایم سالها خواب رفته و سرگردان بوده

و امشب بیداریش را جشن می گیرد.
کوله پشتی ای از توپ های نرم خلسه ای

هنگام غارنوردی آن را چال کردیم

ما مردانی که آب می نوشیم و می رقصیم در باد

ما مردانی که یتیم خانه ای ساخته ایم روی فرشهای اتاق

ما مردانی که رو به ویلچر سجده کردیم و چلاقی را پرستیدیم و فریاد زدیم:

بیشتر و بیشتر خواب بین دریای کوچک عشق

ما مردانی که با نورنهای روشن همبستر شدیم و سیناپس ها را فین کردیم

من آن بعد از ظهر را می پرستم که آب مدنی* را بغل کرده و تکانش دادم چون

گفته بود مراقب آن باش

من آن روز به دنیا آمدم که روی سرم شیشه شیشه آب خالی کردند انگار بنزین در

رگهایم پمپ کردند

من آن روز فراموش شدم که مرا بخاطر حرفهایی که حذر می دادم ملامت کردند

هنگام مطالعه، و بیره میزم را بالا پایین می پراند

آن روزها گوشی ها همشکل بال پشه می لرزیدند

هرچه با مگس گوش** بر سر آن کوییدم، باز هم می لرزید

ما کله خرابهایی هستیم که با اشعاری که نمی شناسیم سر تکان داده و می رقصیم

ما به چشمان ساکت بودای خود خیره و منتظر باز شدن پلکها، پلک می زنیم

ما سگهای وفاداری که وقتی صاحبمان خود کاری پرت کرد بین بوته ها

به دنبالش زمین را کندید

ما آنهایی که در خاک قلتیدنمان را مسخره کردند

زیر ناخن های سیاهمان چقدر بی فرهنگی بود و میکرب!

چقدر شبها در انتظار چراغی بودیم که چشمک زنان بگوید سپیده دم امروز

چقدر گفته هایمان را سینه های زنان به خورد مردان دادند

من مانکنی را دیدم که پشت و وترین ها با Good day today پانتومیم می کرد و می

رقصید چقدر بین حرکاتش وقفه بود! چقدر با انقطاع لذت می برد □

پی نوشت:

*: به عمد مدنی به جای معدنی نوشته شده است

** : به عمد گوش به جای کش نوشته شده است